

عنايات خاصه حضرت ولی عصر (علیه السلام) به مرحوم امام خمینی (ره)

حجة الاسلام والمسلمین فرقانی از یاران دیرینه امام خمینی (ره) می گوید:

شیخی است پیرمرد، مازندرانی، ایشان بی سبب به امام [خمینی (ره)] خوش بین نبود.

چند سالی شاید خوش بین نبود، حتی به بعضی ها می گفت به درس امام نروید. طبق معمول امام ساعت ده وربع می رفت برای درس، که من تندی می آمدم بیرون که مبادا امام تنها به درس برود، چون بعضی از اوقات امام تنها می رفت و من از عقب می دویدم تا به امام برسم، چون به ما خبر نمی کرد.

روزی من تند آمدم بیرون دیدم دم در بیرونی این پیرمرد شیخ، درب را می بوسد و بعد هم خم شد عتبه را بوسید، من از روی ناراحتی که از ایشان داشتم گفتم: عجب؟! برگشت و رو کرد به من و گفت: «الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لو لا أن هدانا الله.»

گفتم: چی شده مگر؟

گفت: درس می روید؟ آقا مسجد می آید؟

گفتم: بلی!

گفت: من هم می آیم مسجد. ایشان مسجد نمی آمد، بچه اش را هم نمی گذاشت دست امام را ببوسد، همین را که گفت، در باز شد و آقا آمد و از خجالت از کوچه دیگر رفت، من همراه آقا به مسجد رفتم، آن روز اتفاقاً کتاب همراه نیاورده بودم که مجبور شوم پای منبر بروم، همان دم در نشستیم و این شانس او بود، آمد و کنار من نشست، گفت: تو که می دانی از هم نشینی بد، به ما اثر کرده بود، از بس زیاد از مغرضین شنیده بودیم که آقا روزنامه خونه، آقای فلان این مجاهدت را کرد و جلو افتاد و چه شد.

پیرمرد اضافه کرد یک شب من خواب دیدم در حرم حضرت امیر (علیه السلام) هستم، دیدم عده ای صف کشیده اند و دور هم نشسته اند، یکی یکی حساب کردم دیدم هرکدام مطابق سنشان قیافه شان می خورد، دوازدهمی را گفتند حضرت مهدی (عج) است، از قیافه اش نور می بارید، خیلی زیبا بود، همچنین ملکوتی بود، و در آخر صف نشسته بود، بعد علمای گذشته یکی یکی آمدند و همه از مقبره مقدس اردبیلی بیرون می آمدند، نگاه کردم دیدم آیا کسی از ایشان را می شناسم، یک شخصی از آنها را گفتند: شیخ شلال است، یک شیخ عرب است خیلی خوشحال شدم، خواستم حرکت کنم، ولی انگار من را به زمین بسته اند، نمی توانستم تکان بخورم، و وقتی علما هر کدام که می آمدند، این دوازده نفر تعظیم می کردند، بعضی وقت ها حضرت امیر (علیه السلام) و یکی دو نفر از دو طرف و بقیه مشغول صحبت بودند، بعضی وقت ها هم هفت، هشت نفرشان تعظیم می کردند، یک وقت دیدم آقای خمینی از گوشه ایوان وارد شد و شما هم دنبالش هستی و در کفشداری کفش هایش را کند و شما کفش ها را کنار گذاشتی و به سرعت به دنبالش رفتی.

یک وقت دیدم آن دوازدهمی تا چشمش افتاد بلند شد، یازدهمی بلند شد، دهمی بلند شد، یکمترتبه دیدم همه بلند شدند، بعد همه بلند شدند، بعد همه نشستند، یازده نفرشان نشستند، دوازدهمی ایستاد گفت: روح الله! آقای خمینی عبایش را جمع کرد وگفت: بله آقا!

گفت: بیا جلو، و آقا تندتند رفت جلو، وقتی خدمت امام زمان (عج) رسید دیدم قدها مثل هم مساوی جوری نبود که حضرت مهدی (عج) بلند ویا آقای خمینی کوتاه تر باشد، طوری ایستاد که گوش آقای خمینی دم دهان امام زمان (عج) بود، گفت: ربع ساعت، گفت چشم، فلان چیز را انجام دادم، انجام می دهم ان شاء الله، درست ربع ساعت تند تند حضرت تو گوش روح الله می گفت، وقتی مطلب تمام شد، دو متر ویا یک متری فاصله گرفت و حضرت رفت بنشینند، آقای خمینی دستی تکان داد و آن یازده نفر تعظیمی کردند و آقای خمینی برگشت، عقب عقب، نه اینکه پشتش را بکند و به حرم نرفت.

پیرمرد می گوید: من گفتم: چرا آقای خمینی به حرم نرفت؟

گفتند: حضرت امیر (علیه السلام)

اینجا نشسته، کجا برود، سپس رفت دم کفشداری، شما کفشش را گذاشتی جلو، حرکت کرد تند واز درب صحن آمد بیرون، بعد از آن من از خواب بیدار شدم شروع کردم به گریه کردن، خانمم بیدار شد، دید گریه می کنم. ساعت را نگاه کردم دیدم یک ساعت به اذان است، گفتم: جفا کردم و خدایا از سر تقصیرم درگذر، من از حالا به ایشان ایمان آورده ام. ولی هنوز هم ناراحتم و اول کاری که کردم همان بود که دیدی، در مقابل نظر هیچ کس نبود. فقط تو می دانی و من، من باید این عتبه را ببوسم، نمی دانم تو از کجا پیدا شدی.

من گفتم: باید فضائل را منتشر کرد و باید انتشارش بدهم. خلاصه گفتم: این قصه من بود. یک خواهش هم از تو دارم، بینی و بین الله اگر می توانی به امام بگو که حاج آقا از من بگذرد. گفتم: می توانم، همین الآن انجام می دهم. از مسجد که آمدیم بیرون در راه به آقا گفتم: قصه کذا و کذاست، وایشان از شما خواهش دارند که از ایشان بگذری. آقا گفت: من از ایشان گذشتم، من بخشیدم، هرچه بود بخشیدم، بعد از اینکه امام رفت داخل، دوان دوان آمد، گریه می کرد، گفت: چی شد؟

گفتم: آقا گفتند که من هرچه بود بخشیدم. افتاد به سجده، دیگر شب و روز همیشه می آمد و آقای خمینی هم یک نظر خاصی به ایشان پیدا کرد و دنیا و آخرتش خوب شد

■ □ میر مهر

(جلوه های محبت امام زمان علیه السلام)

●● پیامهای امام زمان (عج) به امام خمینی (ره):

🌸 آیت الله سید علی اکبر قرشی در مصاحبه ای گفت:

🕊 سالها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روز در ارومیه شنیدم که آیت الله خزعلی در یک سخنرانی عمومی مطلبی قریب به این مضمون گفته است: «امام زمان (عج) در جریان پیروزی انقلاب دوبار به رهبر انقلاب، امام خمینی پیام پیروزی داده است و هدایت فرموده است و این دو پیام به وسیلهی شخصی بزرگوار و معنوی به نام «لطیفی» که ساکن تهران است و من او را می شناسم، به امام خمینی ابلاغ گردیده است.»

🕊 سالها بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روز در ارومیه شنیدم که آیت الله خزعلی در یک سخنرانی عمومی مطلبی قریب به این مضمون گفته است:

«امام زمان (عج) در جریان پیروزی انقلاب دوبار به رهبر انقلاب، امام خمینی پیام پیروزی داده است و هدایت فرموده است و این دو پیام به وسیلهی شخصی بزرگوار و معنوی به نام «لطیفی» که ساکن تهران است و من او را می شناسم، به امام خمینی ابلاغ گردیده است.»

این مسئله برای من خیلی عجیب آمد و سعی کردم به حقیقت آن پی ببرم. تا اینکه چند ماه بعد در مجلس خبرگان، آیت الله خزعلی را دیدم و در آن مورد از ایشان سؤال کردم. آقای خزعلی مسئله را کاملاً تأیید کرد. گفتم: «پس اگر من این موضوع را کتبی برای شما بنویسم، جواب مکتوب می نویسید؟.»

گفت: «بله، مانعی ندارد، شما بنویسید، من هر دو قضیه را در جواب شما می نویسم.»

▲ من نوشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم.

حضرت آیت الله خزعلی دامت برکاته.

سلام علیکم و رحمه الله. راجع به اینکه آقای لطیفی دو دفعه مژدهی پیروزی را از طرف امام زمان (عج) به حضرت امام آورد، توضیح فرمایید»

▲ایشان با خط خود در جواب نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم.

1- ﴿پیام به پاریس که فرمودند: «شاه می‌رود، نگران نباشید». امام راحل سؤال می‌کند: «با خونریزی یا بی‌خونریزی؟» می‌گوید: «امام علیه السلام فرمود: «بی‌خونریزی»

2- ﴿روز بیست و دوم بهمن پیام مبنی بر اینکه «در خانه نمانید، بیرون بریزید و گرنه کشته خواهید شد.»

﴿به وسیله‌ی همین پیام، امام خمینی (ره) اعلام فرمود به حکومت نظامی اهمیت ندهید و بریزید بیرون. در نتیجه مردم تهران، بیرون ریختند، حتی خانواده‌های خود را آوردند و در خیابان‌ها نشستند، دیگر در تهران به هیچ وجه امکان آمدن تانک و امثال اینها نبود؛ بنابراین آن توطئه‌ی خطرناکی که در نظر بود تا صدها تانک را وارد تهران کنند و با خونریزی انقلاب را از بین ببرند و محل اقامت امام را بمباران نمایند، منتفی شد.

این موضوع را آقای خزعلی هم شفاهی شهادت داد و هم به‌صورت کتبی نوشت و تأیید کرد.

●●● مسئله‌ی دیگر در همین موضوع، خاطره‌ی آقای «مرتضایی‌فر» است که در یکی از مجلات سپاه پاسداران نقل شده و پیام پیروزی امام زمان (عج) به امام خمینی (ره) را تأیید می‌کند.

ایشان در آن خاطره می‌گوید: «ما روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در منزل آیت‌الله طالقانی نشسته بودیم. به ایشان گفتند: «امام پیام داده که مردم در خانه‌های خود نمانند، بیرون بریزند و به حکومت نظامی اهمیت ندهند.»

آقای طالقانی گفت: «امام مدت پانزده سال از ایران دور بوده‌اند و توجه ندارند که این دژخیمان رژیم چه بی‌رحم هستند. اگر مردم بیرون بریزند، همه را قتل عام می‌کنند؛ بنابراین صلاح در آن است که در منازل و خانه‌ها بنشینیم، ببینیم عاقبت کار چه می‌شود؟.»

بعد مرحوم طالقانی با امام حدود نیم ساعت تلفنی گفتگو کرد تا شاید امام را قانع کند که مردم را از خانه‌هایشان بیرون نیاورند. ما حرف‌های آقای طالقانی را شنیدیم که سعی داشت امام را هرطور شده، از تصمیم خود مبنی بر بیرون آمدن مردم از خانه‌ها و اهمیت ندادن به حکومت نظامی، منصرف نماید.

تا اینکه آقای طالقانی گوشی را گذاشت و در گوشه‌ای زانوانش را بغل گرفت و ساکت ماند! حتی سرش را روی زانوانش تکیه داد و به فکر فرو رفت.

ما با خود گفتیم حتماً امام حرفی زده و مثلاً به ایشان گفته شما دخالت نکنید و...؛ بنابراین آقای طالقانی ناراحت شده است. اما چیزی نگفتیم تا اینکه ایشان یک دفعه سر از زانوانش برداشت و به حال طبیعی و عادی برگشت. سؤال کردیم: «آقا چه شده؟ آیا امام به شما پرخاش کردند یا حرفی گفتند که شما ناراحت شدید؟» آقای طالقانی گفت: «نه، نه، اصلاً مسئله این نیست. من اصرار کردم که امام اعلامیه‌هایش را پس بگیرد و امام هرچه می‌گفت، من قانع نمی‌شدم، در آخر فرمود: «آقای طالقانی! اصرار نکن! احتمال بده که این دستور از طرف امام زمان (عج) است!» تا امام این جمله را گفت، من به خود لرزیدم و بی‌اختیار گوشی را گذاشتم و حالم دگرگون شد.»!

بنابراین، راز رهبری قاطعانه و پیروزمندانه‌ی امام راحل در پیروزی انقلاب در تأیید غیبی ایشان نهفته و ایشان منظور نظر حضرت صاحب‌الزمان (عج) بود.

منبع: خاطرات آیت الله سید علی اکبر قرشی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، صص ۱۳۶-۱۳۳